بسم‌الله الرحمن الرحیم

[مناصب فقیه 2](#_Toc431817433)

[دیگر مناصب فقیه 2](#_Toc431817434)

[اصطلاحات فلسفه 2](#_Toc431817435)

[محورهای موجود در یک علم 2](#_Toc431817436)

[تقسیمات عناصر شش‌گانه 3](#_Toc431817437)

[قسم اول 3](#_Toc431817438)

[قسم دوم 3](#_Toc431817439)

[محورهای اساسی فلسفه مضاف 4](#_Toc431817440)

[محور اول 4](#_Toc431817441)

[محور دوم 4](#_Toc431817442)

[محور سوم 4](#_Toc431817443)

[محور چهارم 5](#_Toc431817444)

[محور پنجم 5](#_Toc431817445)

[محور ششم 5](#_Toc431817446)

[جمع‌بندی 6](#_Toc431817447)

[جایگاه مکاتب فقهی 6](#_Toc431817448)

# مناصب فقیه

در جلسه گذشته در قبال مناصب فقیه مطالبی بیان شد. در این میان منصب افتاء او مورد وفاق است و در سایر موارد اختلاف‌نظرهایی به چشم می‌خورد. منصب قضاوت را می‌توان با ادله مختلفی اثبات نمود که فی‌الجمله قابل‌اثبات است. اما در اینکه غیر مجتهد می‌تواند منصب قضاء را در دست بگیرد، اختلاف‌نظر جدی وجود دارد.

# دیگر مناصب فقیه

زیرمجموعه منصب سوم، تکفل امور حسبیه جامعه و مدیریت جامعه قرار دارد. لذا در منصب ولایت به معنای عام آن تقریباً اختلاف‌نظری وجود ندارد. در آیه انذار طبق نظر مشهور به شهرت عظیمه مراد از تفقه در اینجا همان اجتهاد است.

از طرفی دیگر درواقع قاعده امربه‌معروف و نهی از منکر چندلایه است و چند گروه از مخاطبین را دربرمی گیرد. و در لایه‌ای این خطاب راجع به علماست.

## اصطلاحات فلسفه

فلسفه دارای چند اصطلاح است؛ گاهی به نحو مطلق استعمال شده و گاهی به نحو مضاف. و فلسفه مضاف گاهی به امری غیرعلمی اضافه می‌شود و گاهی به یک علم و دانش اضافه می‌گردد.

## محورهای موجود در یک علم

در اینجا عمده شش محور بود، اصطلاح اول این است که هر شش محور مشمول فلسفه مضاف است. اصطلاح دوم این بود که پنج محور. اصطلاح سوم این بود که چهار محور. منتها در این اصطلاح سوم گفتیم تحلیل‌هایی تاریخی گاهی ضمن آن حفظ می‌شود. به خاطر اینکه کاملاً بحث‌های نظری تحلیلی است.

این مفهوم فلسفه یک علم است. قبل از اینکه فلسفه فقه را بر بحث خودمان تطبیق بدهیم نکته دیگری را در اینجا بیفزاییم و آن اینکه این محورهایی که در فلسفه علم می‌آید، به‌عنوان مطالعات مکمل و ناظر به یک‌رشته مطالعاتی، در حقیقت موضوع فلسفه مضاف علم است.

## تقسیمات عناصر شش‌گانه

ملاحظه‌ای که می‌خواستم عرض کنم این است که محورهایی که در فلسفه مضاف قرار می‌گیرد، یعنی اجزا، عناصر و فصول فلسفه مضاف همین شش امر است. این فصول و عناصر شش‌گانه که مهم‌ترین عناصر بود، از منظر کلی دو قسم است.

## قسم اول

بخشی از این امور ازلحاظ منطقی ماقبل علم است. و ممکن است ازلحاظ خارجی مابعد علم باشد، ولی ازلحاظ منطقی ماقبل علم است. مثل مبادی تصوری و تصدیقیه. مبادی تصوری و تصدیقیه ازنظر منطقی اول باید محکم شود، بعدازآن علم شکل بگیرد. اسمش به همراه خودش است؛ مبادی، اما بعضی مابعد علم است. حتی روش‌شناسی هم ماقبل علم است، اول باید متدولوژی را ازلحاظ منطقی محکم کرد.

## قسم دوم

بعضی ازنظر منطقی متأخر است. مثل نگاه تاریخی که منطقاً باید اول فقهی پیداشده باشد، و از این هزار سال عبور کرده باشد، تا ما بگوییم تاریخ هزارساله فقه.

بنابراین به لحاظ منطقی مباحث اساسی که مشمول اصطلاح فلسفه یک علم است، به دو قسم تقسیم می‌شود. یک قسم این است که منطقاً مقدم بر یک علم است. یک قسم این است که نه منطقاً متأخر است. اما ازلحاظ زمانی نه، حتی آنی که منطقاً مقدم است، گاهی ارتکازاً مقدم بوده است، گاهی همراه جلو می‌روند، مثل اصول و فقه که همراه جلو رفتند و درجاهایی اصول بعد از فقه شکل‌گرفته و آن را سامان داده است.

این هم ملاحظه‌ای است که می‌شود اینجا ذکر کرد و خیلی نکات دیگری که می‌شود بر این بحث افزود، ولی فعلاً ما مجال آن را نداریم.

## محورهای اساسی فلسفه مضاف

فلسفه مضاف به علم هم شش محور اساسی و حداقل سه اصطلاح دارد. ترجیح الآن این است که ما در فقه همین اصطلاح سوم فلسفه فقه را انتخاب کنیم. فقه هم مثل هر علم دیگری، وقتی می‌خواهد موردمطالعه و بررسی قرار بگیرد، همین محورهای شش‌گانه را دارد.

## محور اول

یک محورش این است که مبادی تصوری این علم، حکم وضعی و تکلیفی آن چیست؟ اعتبار به چه معناست؟ این مفاهیم مهم که در فقه جریان دارد، درجایی باید تحلیل شود.

## محور دوم

محور دوم مبادی تصدیقیه آن است که در فقه چه چیزهایی باید مفروض باشد، تا بشود فقه و اجتهاد پیدا شود که این مبادی تصدیقیه یک مبادی عامه دارد که خدا و پیغمبر و قرآن و دین است که این‌ها در کلام گفته می‌شود. و یک مبادی تصدیقیه خاصه دارد و این همانی است که ما ده سال قبل در فلسفه اجتهاد می‌گفتیم که بیست محور است که چند موردش را بحث کردیم. یعنی مبادی تصدیقیه، چه مفروضاتی باید باشد؟

مانند اصاله المولویه که قواعدی است و اگر نباشد، فقه و اجتهادی در عالم نیست.

## محور سوم

سوم اینکه اهداف و اغراض و نتایج و وظایف و کارکردهای آن چیست؟

## محور چهارم

چهارم اینکه فقه با علوم دیگر چه روابطی برقرار می‌کند که در مقدمات سابق ما این را مفصل بحث کردیم ولی هنوز هم جای کار دارد. گفتیم فقه با بیست تا سی رشته دیگر در ارتباط است. لذا باید دانست این ارتباطات چیست؟ این چهار مورد و احیاناً محورهای دیگر را در فلسفه فقه حفظ می‌کنیم.

## محور پنجم

اما آن دو محور دیگر که تاریخچه فقه چیست، این مورد از فلسفه فقه به‌اصطلاح اول یا دوم وارد در خود فلسفه فقه است. ولی ما اصطلاح سوم را مبنا قرار می‌دهیم، می‌گوییم تاریخ فقه و فقها و ادوار و تطورات دانشی جدا است.

## محور ششم

یک بحث هم بحث روش‌شناسی فقه بوده که در اصول است. این خارج از فلسفه فقه است. اگر فلسفه فقه را به معنای سوم بگیریم، آن‌وقت این دو محور تاریخ و اصول به‌عنوان متدولوژی و روش‌شناسی از آن بیرون است. ولی می‌شود اصطلاح عام اول فلسفه فقه را بگیریم که این دو در ضمن آن بگنجد.

با توجه به اینکه اصول یک دانش بسیار معظمی است و قبل از آن بحث‌ها شکل‌گرفته است و با توجه به اینکه تاریخ هم اهمیت بالایی دارد ترجیح با این اصطلاح سوم است. یعنی ما بگوییم یک اصول، یک تاریخ فقه و یک فلسفه فقه داریم که به این امور می‌پردازد.

## جمع‌بندی

بنابراین ترجیح ما اینجا این است که بگوییم فلسفه فقه غیرازآن دو محور و ناظر به فقه است. بحث رجال جای خودش را دارد. آن‌ها هم به دلایل خاصی باید جدا باشد و معنا ندارد که در فلسفه فقه قرار بدهند. چراکه هویت ویژه‌ای پیداکرده است، لذا رجال هم جدا باشد، اولی است.

## جایگاه مکاتب فقهی

البته در فلسفه فقه بحث دیگری است که مکاتب فقهی بوده و آن‌هم باید تعیین موضع بشود. می‌شود آن را در تاریخ تحلیلی برد، و می‌شود با نگاه ویژه‌ای آن را هم جزء مباحث فلسفه فقه قرار داد که شاید اولی باشد که این هم چون هنوز چندان هویت مستقلی پیدا نکرده است، در فلسفه فقه بگنجانیم.